

تأثیر حماسه ملی در نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی شهرستان قروه

تیمور مالمیر^{1*} خالد سلطانی²

(تاریخ دریافت: 92/4/25، تاریخ پذیرش: 92/7/14)

چکیده

وجود اقوام مختلف و تنوع فرهنگی در ایران، یک فرصت است که باعث غنای بیشتر و استواری فرهنگی و نشاط جامعه می‌شود؛ از سوی دیگر بیگانگان همواره در پی آن‌اند که از این تعدد و تنوع برای ایجاد رخنه در ارکان هویت و وحدت ملی استفاده کنند. *شاهنامه* فردوسی به دلیل غنا و استحکامش، می‌تواند مانند گذشته، کارآمدی‌اش را در ایجاد وحدت ملی نشان دهد. برای تبیین اهمیت منظومه بزرگ فردوسی در ایجاد گسترش همگرایی ملی، تأثیر آن را در نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی شهرستان قروه با چهار نقطه شهری و 137 روستا بررسی کرده‌ایم. این پژوهش با ثبت و ضبط نام‌های جغرافیایی متأثر از *شاهنامه*، از محو و فراموشی سرمایه‌های وحدت ملی جلوگیری می‌کند.

واژه‌های کلیدی: *شاهنامه*، حماسه ملی، وحدت ملی، سرمایه‌های اجتماعی، جغرافیای قروه.

* timoormalmir@gmail.com

1. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران

2. مدرس زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قروه

1. مقدمه

شاهنامه به لحاظ ادبی، از شاهکارهای ادبی جهان به شمار می‌آید و به اعتبار حکمت و اندیشه‌هایش، در میان مردم جهان ستایش می‌شود و از آنجا که حاوی آموزه‌های پایداری است، منشأ آفرینش آثار هنری در میان ملت‌های دیگر نیز شده است (ریاحی، 1379: 105). **شاهنامه** در ایران - که خاستگاه اصلی ظهور و گسترش آن است - به سبب شیوه خلق و تداوم آن به عنوان حماسه ملی، نقطه اتکا و عامل وحدت در میان اقوام گوناگون بوده است. پس از تصنیف این اثر، افراد طبقات مختلف جامعه به سرعت از آن استقبال کردند و در دوره‌های مختلف، به میزان درک خود و با شیوه‌های متفاوت با آن مأنوس بوده‌اند؛ به گونه‌ای که شاعران و نویسندگان به سبک و روش خود از مضامین آن استفاده کرده و توده مردم نیز به صورت‌های گوناگون، گاهی با عمق جان و گاهی از روی تفنن و سرگرمی از مضامین و داستان‌های **شاهنامه** بهره برده‌اند. از سخن نظامی عروضی در **چهارمقاله** که درباره **شاهنامه** فردوسی نوشته است: «بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد تا آن کتاب تمام کرد. و الحق هیچ باقی نگذاشت، و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید» (1388: 78-79) تا یادداشت میرزا فتح‌خان گرمودی در سال 1261 درباره شاهنامه‌خوانی مردم ممسنی که آن را شغل مردم نوشته است: «شغل آن‌ها از اعلی و ادنی شاهنامه‌خواندن است، و اطفالشان هم بعد از ختم قرآن، شروع به خواندن شاهنامه می‌نمایند» (ریاحی، 1372: 471) و سخن هانری ماسه، محقق فرانسوی، حدود هشتاد سال پیش درباره تأثیر شاهنامه‌خوانی در نمایاندن نفوذ **شاهنامه** و فردوسی در میان مردم: **ثروتشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**

عوام و خواص یک‌دل و یک‌جان در بزرگداشت **شاهنامه** فردوسی گام برمی‌دارند. به نویسنده این سطور شگفتی خوشایندی دست داد، هنگامی که چند قطعه **شاهنامه** از زبان مردم یک دهکده در یک ناحیه دوردست ایران به گوشش رسید. داستان‌های حماسی اکنون نیز در قهوه‌خانه‌ها و در بعضی از محافل نیکوکاران دایر است. سنت عامیانه با **شاهنامه** هم‌دست است تا یاد پهلوانان افسانه‌ای را در پاره‌ای نقاط ایران به ویژه سیستان جاودانی سازد (ماسه، 1375: 338).

تأثیر حماسه ملی در نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی ... _____ تیمور مالیر و همکار

همه این موارد گواه اهمیت **شاهنامه** در شناخت هویت ملی و نقش آن در تقویت همگرایی اقوام ایران و وحدت ملی است؛ بنابراین گردآوری باورها و داستان‌های عامیانه مرتبط با مضامین **شاهنامه** برای بازسازی و شناخت ریشه‌ها و بنیادهای فکری متأثر از فرهنگ ملی گام مهمی خواهد بود.

شهرستان قروه به دلایل متعدد، از جمله موقعیت جغرافیایی، هم‌جواری با استان‌ها و شهرهای قدیمی، معادن غنی و موقعیت مساعد کشاورزی و دامداری، کانون رفت‌وآمدها بوده است. تبادلات فرهنگی در کنار تنوع مذهبی (شیعه و سنی) و زبانی (کرد، ترک و فارس) در این محدوده، ویژگی‌هایی منحصر به فرد ایجاد کرده است؛ به همین سبب بازتاب حماسه ملی در ادب عامیانه مردم قروه و تأثیر آن در وحدت و یکپارچگی درخور توجه است. مردم این شهرستان از میان داستان‌ها و قصه‌هایی که سینه به سینه نقل می‌شده، به داستان‌های **شاهنامه** بیش از داستان‌های دیگر اهمیت می‌دهند. آن‌ها هر جا در کوه و دشت، نشان یا برجستگی خاصی می‌دیدند، آن را با نام پهلوانان و شاهان **شاهنامه** پیوند می‌زده‌اند تا قلمرو جغرافیایی‌شان را با قلمرو اسطوره‌ای و دیرینه **شاهنامه** بپیوندانند و هویت تاریخی خود را استوارتر کنند. در نظر آنان، **شاهنامه** مانند آینه‌ای است که گذشته خود را در آن می‌نگرند.

راویان داستان‌های قروه اغلب بی‌سواد یا کم‌سواد هستند. باسوادها نیز اصل روایتشان را از اجداد و بزرگانی نقل می‌کنند که از خواندن و نوشتن بهره نداشته‌اند. راویان قروه شخصیت‌ها و قهرمانان **شاهنامه** مانند رستم، رخش، زال، اسفندیار و کیخسرو را در منطقه خود بازآفرینی کرده و برخی حوادث **شاهنامه** را در سرزمینشان بازسازی کرده‌اند، یا آبادانی و نشانه‌های تمدن این منطقه را به قهرمانان و شاهان **شاهنامه** نسبت داده‌اند؛ مثل روایت‌هایی که از سفر رستم به منطقه حکایت می‌کند که از یک سو مبتنی بر گذر پهلوان از هفت‌خان و از سوی دیگر بیانگر علاقه به قهرمان به‌عنوان برآورنده آرزوها و گره‌گشای مشکلات مردم است. گاهی برخی روایت‌های مردمی درباره پدیده‌های جغرافیایی حاصل ترکیب دو یا چند روایت از **شاهنامه** است؛ مثل روایت فتح‌الله فرهادی از «دیو زندان» اوریه که ترکیبی است از خان اول و سوم رستم (فردوسی، 1374: 2/ 92، 94 و 96) و روایت «دیو رستم» که از روی هفت‌خان رستم ساخته شده (همان، 95-97) که آن را با ماجرای کشتن دیو سفید درهم آمیخته‌اند. آن بخش هم

که از سنگ بر دهانه چاه سخن رفته، مربوط به داستان «بیژن و منیژه» است که وقتی بیژن را به دستور افراسیاب در چاه افکندند، سنگی را که اکوان دیو در بیشه چین افکنده بود، با پیلان گردون‌کش آوردند و بر در چاه ارژنگ نهادند (همان، 32/5).

گاهی نیز فراوانی روایت در توجیه برخی نام‌گذاری‌ها به چشم می‌خورد؛ برای مثال درباره «ته‌لم لهر یاتاخی» [chelem ler yataxy] (= جایگاه علم‌ها) دو روایت هست: در روایت نخست فرورفتگی سطح سنگ را جای مشتش حضرت علی^(ع) می‌پندارند و در روایت دیگر جای مشتش و پنجه رستم. درباره روایت «کوچک کوناتی» [KuçikKunatê] (= سنگ سوراخ‌شده) نیز همین فراوانی روایت وجود دارد. دلیل کثرت روایت‌ها، عشق و علاقه به حفظ عناصر هویت ملی با تکیه بر آیین‌ها و اعتقادات مذهبی است؛ چنان‌که رستم در روایت «ببر بیان» [babrebayan] فردی مسلمان با ویژگی‌های آرمانی است؛ زیرا وقتی در راه عراق به روستای مشیرآباد می‌رسد، به نماز می‌ایستد و در نمازگاه، سنگ‌پرانی دیوان به او آسیبی نمی‌زند. در این‌گونه روایت‌ها، گویی مردم با مولوی هم‌صدا شده‌اند که رستم و حضرت علی^(ع) را با هم آرزو می‌کند تا بر سستی‌ها غلبه کند:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دست‌انم آرزوست

(مولوی، 1370: 80)

گاهی نیز برخی روایت‌ها را در شاهنامه با دگرگونی‌هایی می‌بینیم؛ مثل روایت «کانی اسفندیار» که انتساب قلعه و کانی به اسفندیار عمق گسترش داستان اسفندیار را در این منطقه نشان می‌دهد. انتساب قلعه به اسفندیار از آن رو است که اسفندیار در گنبدان دژ زندانی بود (فردوسی، 1374: 132/6) و نیز پس از گذر از هفت خان با تدبیری بازرگانی خواهرانش را از رویین دژ نجات داد (همان، 204). دلیل انتساب کانی و چشمه به اسفندیار هم این است که وقتی در گنبدان دژ به درخواست مؤکد جاماسب، بندها را گسیخت و جامه نبرد پوشید تا به کین خواهی لهراسب و برادرش برود، از خداوند خواست تا در ساختن صد آتشکده نو او را یاری کند، رباط‌ها را آباد کند و:

به شخی که کرکس برو نگذرد بدو گور و نخچیر پی نسپرد

تأثیر حماسه ملی در نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی ... _____ تیمور مالیر و همکار

کنم چاه آب اندرو صد هزار توانگر کنم مردم خیش کار

(همان، 153/6)

در روایت‌های «کانی زال»، «کانی سید» و «کانی رستم»، ساختن قلعه و کانی را به زال و رستم نسبت داده‌اند؛ درحالی که در *شاهنامه*، آبادسازی یا احداث چشمه‌ای به زال و رستم منسوب نیست. همه این روایت‌ها چه قدمتشان در *شاهنامه* تأیید شود، چه عین آن‌ها در این اثر نیامده باشد، گواه دیرینگی روایت‌ها در میان مردم و نشان‌دهنده اشتراک کهن فرهنگی در نواحی مختلف ایران است. نسبت دادن چشمه و آب به زال و رستم و اسفندیار حاکی از اهمیت آب در ایران است؛ همان که شکل‌های اسطوره‌ای آن مربوط به ایزد بهرام است که در *شاهنامه* به شکل پهلوان اژدهاکش درآمده و از کاوه به بعد تکرار شده است.

در ایران باستان ابری را که باران نمی‌داد، بزرگ‌ترین دشمن خود می‌دانسته‌اند و به نام *vritra* می‌خواندند که به معنای مخفی‌کننده و دزد می‌باشد. خدایان به وی حمله می‌کنند و بدن او را سوراخ‌سوراخ ساخته، باران محتوی آن را به زمین می‌ریزند. این لقب بزرگ نصیب دو تن از ایزدان شده است: یکی ایزد بهرام که نام او خود تحول‌یافته این صفت است و دیگر ایندره یا اندرا که خود ذاتاً بزرگ‌ترین دشمن وریتره محسوب می‌شود (یاحقی، 1388: 150؛ سرکاراتی، 1378: 221).

یاحقی اشتقاق، تأثیر و دگرگونی‌های ایزد بهرام را با توجه به همین هویت او، یعنی مبارزه برای آزادی آب و باران بررسی کرده است؛ اما مردم به سبب شهرت رستم، او را به عنوان شکل دیگری از ایزد بهرام، همدم خود قرار داده‌اند. در داستان «دیوسوریده‌ن» [dīwsurīden] (= محل سرخوردن دیو) نیز رستم به اعتبار شهرتش در میان مردم، در نقش پهلوانی که دزد آب را اسیر می‌کند، جلوه کرده است. نام‌گذاری استخر به «گه‌وور» [ghwr] (= گبر) نیز دیرینگی این تصور را گواهی می‌کند.

مکان‌های حاوی افسانه در شهرستان قروه (شامل چهار نقطه شهری قروه، سریش‌آباد، دلبران، دزج و 137 روستا) کمتر از 40 مورد است که از این میان 29 مورد پدیده‌هایی هستند که هرکدام به نوعی با مضامین *شاهنامه* پیوند دارند. در جدول زیر، نام این مکان‌ها، تعداد، محل استقرار و خلاصه‌ای از افسانه آن‌ها آمده است.

ردیف	مکان (بديده جغرافیایی)	تعداد	محل استقرار	خلاصه افسانه
1	میخ رستم	2	میمنت آباد و باغلوچه	سنگی شبیه به میخ که رستم اسبش را به آن بسته است.
2	چاله رستم	1	روستای اوریه	پناهگاه اسب رستم
3	دیو زندان	2	قروه و اوریه	غار که رستم دیو را در آن انداخته است.
4	قلعه رستم	1	اوریه	قلعه‌ای که رستم روی تپه درست کرده است.
5	کوه قه‌لا قه‌یته [Qefaqeyte] (= قلعه قیته)	1	امین آباد حیاته‌گه‌وره	منزلگاه رستم
6	کوه به‌که برج [Yekebirc] (= تک‌برج)	1	امین آباد حیاته‌گه‌وره	سنگ رستم
7	تل ترخینه هوار [tilTirxênewar] (= تپه ترخینه کوچ‌نشینان)	1	امین آباد حیاته‌گه‌وره	تکه سنگی بزرگ که معتقدند ریگ داخل کفش رستم بوده است.
8	آخور رخش	3	در روستاهای مشیرآباد پلوسرکان و نعمت‌آباد	فرورفتگی سنگی که معتقدند رستم آن را برای اسبش درست کرده است.
9	آخور بچه رخش	1	پلوسرکان	آخور سنگی که معتقدند رستم آن را برای بچه رخش درست کرده است.
10	کانی اسفندیار (= چشمه اسفندیار)	1	کنگه	چشمه‌ای منسوب به اسفندیار روئین‌تن
11	کانی زال (= چشمه زال)	1	چاغربلاغ	استراحتگاه زال پدر رستم
12	کانی رستم (= چشمه رستم)	1	میهم علیا	چشمه‌ای که رستم از آن استفاده کرده است.
13	کانی سید (= چشمه سید)	1	احمدآباد	گذرگاه رستم
14	تپه قصلان (= نام تپه‌ای در روستای قصلان)	1	قصلان	روایت‌ها: 1. خاک توبره رخش 2. خاک چکمه رستم، 3. توسط دیوها درست شده است.
15	تپه رستم	1	زرینه	روایت‌ها: 1. تپه‌ای که رستم در آن سنگ گرفته، 2. تپه‌ای که از خاک داخل کفش رستم درست شده است.
16	قلعه سفیدحصار	1	نامعلوم (ناظم آباد)	روایت‌ها: 1. زندان کیخسرو، 2. خاک

تأثیر حماسه ملی در نام گذاری پدیده‌های جغرافیایی ... _____ تیمور مال میر و همکار

ردیف	مکان (پدیده جغرافیایی)	تعداد	محل استقرار	خلاصه افسانه
			یا وینسار؟)	توبره رخس، 3. محل جنگ هفت‌لشکر، 4. محل نبرد رستم و سهراب.
17	جام لنگر	1	جامه‌شوران	محل بزم هوشنگ شاه
18	کوچک ناندان [Kuçiknandan] (= جانانی سنگی)	1	امیرآباد قلعه‌لان	سنگی شبیه به ناندان که معتقدند رستم آن را روی صخره قرار داده است.
19	کوچک کوناتی [KuçikKunatê] (= سنگ سوراخ‌شده)	1	گلالی	سوراخ بزرگی بر نوک کوه که معتقدند بر اثر تیر رستم ای به‌وجود آمده است.
20	سه‌وزپوش [SewzPûş] (= جایی که پوشش سبز دارد)	1	گلالی	محل فرودآمدن تیر رستم
21	نمازگاه رستم	1	مشیرآباد	محل نماز خواندن رستم
22	ئه‌له‌م لهر یاتاخی [çelemLeryataxy] (= جایگاه علم‌ها)	1	شهر قروه	روایت‌ها: 1. محل استراحت رستم، 2. محل استراحت حضرت علی (ع).
23	دیو سوریده‌ن [diwsuriden] (= محل سرخوردن دیو)	1	شهر قروه	محل کشاندن دیو توسط رستم
24	سال داشی [saıdaş] (= سنگ انداخته‌شده)	1	شهر قروه	سنگ‌هایی که رستم برای تعیین مرز انداخته است.
25	کوه کوچک قوت [kuÇikQut] (= سنگ برجسته)	1	جداقایه	محل پناه فرامرز برای درمان ماندن از بهمن
	جمع	29		

علاوه بر این 29 مکان یا پدیده جغرافیایی، مکان‌های دیگری نیز هست که به‌نوعی با موضوع این تحقیق پیوند دارند؛ از جمله در محدوده روستای شوراب‌خان منطقه‌ای به‌نام «مازندران» هست که علت انتخاب نام آن به‌درستی مشخص نیست. البته، بعید است از روی نام مازندران کنونی الگوبرداری شده باشد؛ اما با توجه به پیشینه شاهنامه‌خوانی و سخن‌راویانی که محل برخی وقایع مانند «هفت‌خان» را در بخش‌های مرکزی، چهاردولی و سریش‌آباد از توابع قروه می‌دانند، به‌نظر می‌رسد انتخاب نام مازندران برای این منطقه، متأثر از

شاهنامه باشد؛ چون این منطقه مقصد نهایی رستم پس از گذراندن هفت خان است (فردوسی، 1386: 37/2).

2. پرسش‌های تحقیق

1. مبنای نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی شهرستان قروه چیست؟
2. تأثیر حماسه ملی در ایجاد وحدت در میان مردم قروه چه میزان است؟

3. هدف تحقیق

هدف از انجام این پژوهش، شناخت بیشتر سرمایه‌های وحدت ملی و تلاش برای حفظ و گسترش آن‌هاست.

4. روش تحقیق

در این پژوهش، با روش میدانی تأثیر شاهنامه را در نام‌گذاری‌های مناطق مختلف شهر و روستاهای شهرستان قروه بررسی کرده‌ایم. این بررسی در مواردی است که نام‌گذاری‌ها به صورت طبیعی صورت گرفته باشد و به لحاظ علمی، زمان نام‌گذاری را نتوان تعیین کرد؛ بنابراین نام‌گذاری‌های مشخص و قراردادی خارج از موضوع پژوهش است. به طور طبیعی، در شهرستان قروه اجزای طبیعت براساس عوامل مختلف به نامی مشهور شده‌اند و البته، برخی از آن‌ها به صورت مشترک، در اکثر مناطق یا روستاها تکرار شده‌اند؛ برای مثال چندین چشمه با نام «کانی چه‌رمو» [Kanîçermû] (= چشمه سفید) وجود دارد.

5. مکان‌های حاوی افسانه مرتبط با شاهنامه

مکان‌های حاوی افسانه مرتبط با شاهنامه در شهرستان قروه در 21 نقطه شامل یک نقطه شهری (شهر قروه) و 20 نقطه روستایی متمرکز شده است. اکثر این مکان‌ها (بیش از 20 مورد) در نوار جنوبی و کوهستانی قروه واقع شده‌اند که نفوذ و رواج بیشتر شاهنامه‌خوانی را در این مناطق نشان می‌دهد.

1-5. شهر قروه

شهر قروه، مرکز شهرستان قروه، در 93 کیلومتری شرق سنندج و 72 کیلومتری شمال غربی همدان قرار دارد. مکان‌های افسانه‌ای مرتبط با مضامین **شاهنامه** در این شهر عبارت‌اند از:

1-5-1. «ئه‌له‌م له‌ر یاتاخی» [chelemLeryataxy] (= جایگاه علم‌ها)

«ئه‌له‌م له‌ر یاتاخی» محلی است در نزدیکی کوهی مشهور به سرانجیک و در دامنه تپه سوم که شامل سه قسمت است: 1. قسمتی که با چند تکه سنگ بزرگ به طلسم ئه‌له‌م له‌ر یاتاخی مشهور است. اهالی معتقدند در گذشته سوسمار یا سوسمارهایی در لابه‌لای این سنگ‌ها وجود داشته که برای آن‌ها عجیب بوده است. 2. پناهگاه ئه‌له‌م له‌ر یاتاخی که از برآمدگی سنگی حاصل شده و برای رهگذران پناهگاه خوبی است. 3. در بین دو قسمت یادشده و روی یک سنگ بزرگ، فرورفتگی‌هایی وجود دارد که شکل آن مانند جای یک پنجه بزرگ است.

روایت «ئه‌له‌م له‌ر یاتاخی»: درباره این مکان دو روایت هست: عده‌ای معتقدند حضرت علی^(ع) به این منطقه آمده و در قسمت پناهگاه ئه‌له‌م له‌ر یاتاخی استراحت کرده و چون سقف پناهگاه در حال ریزش بوده، ایشان مشت خود را به زیر آن گرفته، سقف را نگه داشته و اکنون جای مشت حضرت علی^(ع) مشخص است. همچنین، درباره فرورفتگی سطح سنگ معتقدند حضرت علی^(ع) به آن تکیه زده است؛ اما برخی بر این باورند آن فرورفتگی‌ها جای مشت و پنجه رستم است.

1-5-2. «دیو سوریده‌ن» [dīwsurīden] (= محل سر خوردن دیو)

در قسمت جنوبی سرانجیک - پایین‌تر از تپه سوم - و در نزدیکی محلی به نام معدن «ارباب‌قنبر» در سراشیبی تپه، یک قسمت هموار وجود دارد که به «دیو سوریده‌ن» مشهور شده است. در قسمت شمالی آن (حدود پانصد متری) آثاری از یک گودی هست که در گذشته، استخری بزرگ بوده و به «گه‌وور گویلی» [gavvargavili] (= استخر گبر) شهرت داشته است. در قسمت جنوبی آن نیز (حدود سیصد متری) غاری به نام «دیو غار» یا «دیو زندان» هست که در فصل سرما بخار یا گاز از آن بیرون می‌آید.

روایت «دیو سوریدهن»:

از گذشتگان شنیده‌ام که می‌گفتند: در گذشته یک دیوی مردم را اذیت می‌کرده و به مزارع کشاورزی آسیب می‌رسانده و هر شب از استخر «گه‌وور گویلی» آب می‌دزدیده و بعد هم مسیر آب را عوض می‌کرده است تا اینکه رستم آمده و آن دیو را گرفته و کشان‌کشان به طرف «دیو غار» برده که در محل «دیو سوریدهن» جای سر خوردن دیو مشخص است و بعد دیو را در آن غار انداخته است (موسی ملکی، 72 ساله، باسواد، بخش مرکزی، شهر قروه).

1- 5- 3. «سال داشی» [saîdaşə] (= سنگ انداخته‌شده)

در بین کوه «کوله‌وا» [kola wa] (= کوه کلاه‌به‌سر) و کوه‌های «آق‌داغ» [aqdax] (= کوه سفید) و «قره‌داغ» [qaradax] (= کوه سیاه) تعدادی سنگ وجود دارد که به آن «سال داشی» می‌گویند. همچنین، در نزدیکی آن و در میانه کوه «آق‌داغ» پوشش گیاهی شکلی را به‌وجود آورده که شبیه به جای پای بسیار بزرگ است.

روایت «سال داشی»:

در گذشته، مارهای کوه «کوله‌وا» با مارهای کوه‌های «آق‌داغ» و «قره‌داغ» در جنگ و جدل بوده‌اند که رستم برای جلوگیری از نزاع آن‌ها، سنگ‌هایی را برای تعیین مرز می‌اندازد و از آن پس به آن سنگ‌ها «سال داشی» گفته‌اند. این محل، مرز بین مارهای «کوله‌وا» و مارهای «آق‌داغ» و «قره‌داغ» بوده است. همچنین، در مورد شکلی که شبیه به جای پای رستم می‌گویند: «روسته‌م ئه‌یه‌خ یه‌ره» [rustamHyaxyareh] یعنی جای پای رستم (موسی ملکی، 72 ساله، باسواد، بخش مرکزی، شهر قروه).

2- 5. روستای اوریه [awriya]

روستای اوریه از توابع بخش مرکزی است و در 10 کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه قرار دارد. درباره وجه تسمیه اوریه، عده‌ای معتقدند اوریه جای اورنگ‌دیو بوده است. مکان‌های افسانه‌ای این روستا عبارت‌اند از:

2-5-1. غار «دیوزندان» (= زندان دیو)

از غارهای چاهی است و دهانه‌اش حدود یک مترمربع است. این غار پنجاه متر عمق دارد و شکلی تقریباً مانند قیف است.

2-5-2. «چاله رستم»

«چاله رستم» که به آن «چاله رخس» هم می‌گویند، شامل یک فرورفتگی یا یک چاله بزرگ در حدود 3 هزار متر مربع است که در زمین درون آن گندم کشت می‌شود.

2-5-3. «قلعه رستم»

در کنار «چاله رستم» تپه بلندی قرار دارد که روی آن آثار به‌جای مانده از یک قلعه قدیمی هست که به «قلعه رستم» مشهور شده است. در کتاب *فردوسی‌نامه* که در آن داستان‌های مرتبط با مضامین *شاهنامه* از سراسر ایران جمع‌آوری شده، داستان «چاله رستم و دیوزندان اوریه» نیز آمده است (انجوی شیرازی، 1369: 164)؛ اما در حال حاضر روایت *فردوسی‌نامه* در میان مردم رایج نیست. روایت رایج «دیوزندان»، «قلعه رستم» و «چاله رستم» به این شرح است:

این منطقه شکارگاه رستم بود. یک روز، رستم در «قهلا رووسه» [Qeíarusam] (= قلعه رستم) در حال استراحت بود و اسبش را در «چاله رستم» بسته بود تا از تیررس درامان باشد و کسی نتواند از دور او را هدف قرار دهد. دیو سفید به قصد کشتن رستم به آنجا آمد. رستم خواب بود و رخس برای اینکه او را بیدار کند، آن‌قدر سُمش را به زمین می‌کوبد تا یک چاله به وجود می‌آید. از سروصدای رخس رستم بیدار می‌شود و به جنگ دیو سفید می‌رود و او را شکست می‌دهد و کشان‌کشان به طرف «دیوزندان» می‌برد و او را در آن چاه می‌اندازد و سنگی هم در دهانه آن می‌گذارد تا دیو نتواند از آن خارج شود. در مسیری که رستم دیو سفید را بر روی زمین کشیده است، به علت نفس دیو، هیچ گیاهی سبز نمی‌شود. از نقاط دورتر و از خود روستا مسیر کشیدن دیو توسط رستم مانند جاده یا به شکل «خوره زهرینه» [xiwrezerîne] (= رنگین‌کمان) مشخص است (محمد رستمی، 90 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای اوریه).

روایت‌های دیگر هم به این شرح است: «دیوها تابع رستم بودند و فرمان او را اطاعت می‌کردند. یکی از دیوها از فرمان رستم سرپیچی کرد، رستم هم او را گرفت و در دیوزندان زندانی کرد.» (ابراهیم فدایی، 80 ساله، باسواد، بخش چهاردولی، روستای تکیه‌علیا).

رستم در خواب بود که ازدهایی به طرفش می‌آید. رخس هرچه پایش را به زمین می‌کوبد، رستم بیدار نمی‌شود تا اینکه ازدها مشغول خوردن رستم می‌شود؛ نصفی از رستم را قورت داده بود که رخس می‌آید و پایش را روی لب پایین ازدها می‌گذارد و از لب بالای ازدها گاز می‌گیرد و ازدها را به دونیم می‌کند. آن وقت رستم بیدار می‌شود و ازدها را روی رخس می‌گذارد و آن را داخل دیوزندان اوریه می‌اندازد (فتح‌الله فرهادی، 67 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای آصف‌آباد).

رستم برای گرفتن اکوان‌دیو چند سال در کوه‌های اطراف اوریه و مشیرآباد کمین می‌کند و در نزدیکی مشیرآباد برای خود نمازگاه و برای رخس آخوری روی یک تکه سنگ بزرگ درست می‌کند؛ تا اینکه روزی اکوان‌دیو را می‌بیند و برایش کمند می‌اندازد. اکوان‌دیو در کمند رستم می‌افتد. رستم هم او را در چاهی در اوریه می‌اندازد و از آن به بعد، به آن چاه «دیوزندان» می‌گویند (سیداسماعیل احمدی، 66 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای گنجی).

3-5. روستای مشیرآباد اوریه

روستای مشیرآباد اوریه از توابع بخش مرکزی است و در 12 کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه و در منطقه‌ای کوهستانی جای دارد. یکی از مکان‌های جغرافیایی دارای افسانه در این روستا، «آخور رخس» است که در شمال غربی روستا واقع شده است. از لحاظ ظاهری، «آخور رخس» تکه سنگ بزرگی است با ارتفاع بیش از 2 متر و قطری به همین اندازه که در میانه‌اش یک فرورفتگی وجود دارد و در بین مردم به «ئاخور ره‌خش» [HaxurRexş] (= آخور رخس) مشهور است.

روایت «ئاخور ره‌خش»:

از گذشتگان شنیده‌ام که این منطقه گذرگاه رستم بوده و او گاهی به این منطقه می‌آمده است. رستم روی این سنگ آخوری درست کرده و علف رخس را در آن می‌ریخته است. همچنین، در قسمت پایین آخور رخس، تعدادی سنگ وجود دارد که در مورد آن دو

روایت شنیده‌ام: عده‌ای می‌گفتند رستم با «قه‌لماسک» [Qeîmasik] (= فلاخن، وسیله‌ای برای سنگ انداختن) این‌ها را برای دیو انداخته است و عده‌ای هم می‌گفتند دیوها از روی کوه این سنگ‌ها را برای رستم انداخته‌اند و او نیز با دست آن‌ها را گرفته و بر روی هم گذاشته است (عباس صادقی، 61 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای مشیرآباد اوریه).

روایت‌های دیگر هم به این شرح است:

رستم برای کشتن ازدهای «به‌ور بیان» [babrebayan] (= ببر بیان) به‌راه می‌افتد. در بین راه وقتی به نزدیک روستای مشیرآباد می‌رسد، در آنجا استراحت می‌کند. وقتی از خواب بلند می‌شود، می‌بیند از روی کوه یکی برایش سنگ پرت می‌کند. رستم سنگ‌ها را می‌گیرد و در گوشه‌ای کنار هم می‌گذارد. سپس با صدای بلند فریاد می‌کشد و از روی کوه دیوی به طرفش می‌آید. رستم با دیو درگیر می‌شود و موفق می‌شود آن را به زمین بزند و بعد خنجرش را درمی‌آورد تا او را بکشد. دیو به رستم می‌گوید: «من را نکش. به دردت می‌خورم؛ چون عهد کرده‌ام که هرکسی من را به زمین بزند تا دنیا دنیاست غلامش شوم». در آن زمان دیوها شرطشان درست بود و به عهد خود وفا می‌کردند. اسم این دیو «گلیم‌گوش» بود. بعد از آن رستم با مشت به تخته سنگ بزرگی می‌زند و برای رخش آخوری درست می‌کند و «گلیم‌گوش» هم «مه‌یته‌ر» [Meyter] (= خدمتکار اسب) رستم می‌شود و برای کشتن به‌ور بیان او را همراهی می‌کند (خلیفه ولی پرومند، 72 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای جامه‌شوران).

در روستای مشیرآباد تخته‌سنگی وجود دارد که نمازگاه رستم بوده است. روزی رستم درحال نماز خواندن بود که دیو از روی کوه برایش سنگ پرت می‌کند. رستم با یک دست سنگ‌هایی را که دیو می‌اندازد می‌گیرد و با دست دیگرش سلام نماز را می‌دهد (خلیفه ملک‌محمد و کیلی، 85 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای نبی‌آباد).

رستم به قصد عراق راه می‌افتد. در راه به روستای مشیرآباد می‌رسد و در آنجا نماز می‌خواند که الآن هم نمازگاهش موجود است. دیوها برای رستم که درحال نماز خواندن بود و شمشیر و گرزش را کنار گذاشته بود، سنگ پرت می‌کنند؛ اما چون درحال نماز خواندن بود، سنگ‌ها به او نمی‌خورند. رستم بعد از خواندن نماز، شمشیر و گرزش را برمی‌دارد و همه دیوها را می‌کشد و آن‌ها را داخل چاهی که در آن نزدیکی بود می‌اندازد (عبدالله مفاخری، 73 ساله، بخش مرکزی، روستای معصوم‌آباد).

4-5. روستای کنگره [kangera]

روستای کنگره از توابع بخش مرکزی است و در 37 کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه و در دامنه کوه پنجه قرار دارد. در این روستا چشمه‌ای تقریباً خشک وجود دارد که به آن «کانی اسفندیار» می‌گویند. در کنار این چشمه، رودخانه‌ای فصلی هست به نام «چشم به‌روهن» [çemberwen] (= رودخانه‌ای که در کنارش درخت ون بوده است).

روایت «کانی اسفندیار»:

در زمان‌های قدیم، پهلوانی به نام اسفندیار به این منطقه می‌آید و این مکان را «داور» [dawir] (= تصرف) می‌کند. این شخص از پهلوانان زمان رستم و سهراب بوده و این چشمه تا زمانی که اسفندیار در این منطقه بوده، جزء ملک او بوده است و بعد از او هم، اهالی به آن «کانی اسفندیار» می‌گویند. شکل قدیمی این چشمه هم به لحاظ ظاهر و هم به لحاظ میزان آب‌دهی کاملاً فرق کرده است. این چشمه چند سال است که به سبب بی‌توجهی و حفر چاه‌های کشاورزی خشک شده است. در قسمت جنوب غربی این چشمه، مکانی به اسم «شانشین» [şanişîn] (= محل نشستن شاه) در دامنه کوه هست که زمانی یکی از شاهان در آنجا استراحت کرده و از پایین کوه، دست‌به‌دست برای او غذا برده‌اند (محمد پرویزی، 65 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای کنگره).

روایت‌های دیگر این چشمه از این قرار است:

درباره «کانی نِه‌سپندیار» [Çespandeyar] (= کانی اسفندیار) شنیده‌ام که در زمان‌های گذشته، پادشاهی به این منطقه آمده و در این قسمت «نِه‌سپ» [Çesp] (= اسب) خود را طوری بسته است که از محل استراحت پادشاه، قابل مشاهده باشد (نطف‌الله مرادی، 55 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای کنگره).

چند سال پیش که در تهران بودم، از شخص مُسنی که اهل و مقیم تهران بود، شنیدم که می‌گفت: در روستای کنگره قلعه‌ای به اسم «قلعه اسفندیار» وجود دارد و سراغ آن را می‌گرفت. در روستای ما یک قلعه قدیمی وجود دارد و در کنار آن زیارتگاهی به اسم «چهرمو و سوار» [çermÛsiwar] (= سواری که بر روی اسب سفید باشد). اما دقیقاً نمی‌دانم «قلعه اسفندیار» که آن تهرانی می‌گفت به این قلعه مربوط می‌شود یا به کانی اسفندیار ارتباط دارد که شاید قبلاً قلعه‌ای در کنارش بوده (برعلی رضایی، 60 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای کنگره).

5-5. روستای چاغربلاغ

روستای چاغربلاغ (به معنای چهارچشمه) از توابع بخش مرکزی است و در 53 کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه و در نزدیکی کوه پنجه واقع شده است. در این روستا چشمه‌ای هست که به آن «کانی زال» می‌گویند.

روایت «کانی زال»:

آن طوری که از گذشتگان شنیده‌ام «کانی زال» به اسم زال پدر رستم نام‌گذاری شده است. در زمان‌های گذشته، گذر زال به این منطقه افتاده و در کنار این کانی به استراحت پرداخته است. در قسمت بالای چشمه راهی وجود دارد که زال آن را درست کرده است. این چشمه در گذشته آب زیادی داشت و بسیار خنک بود و در گرمای تابستان که یخچالی هم وجود نداشت، مردم برای تهیه و خوردن آب سرد به کنار چشمه می‌رفتند و از آب بسیار گوارا و خوب آن استفاده می‌کردند. البته، در کنار چشمه یک درخت بزرگ هم بود که الآن اثری از آن نمانده است و چند سال پیش آن را بریدند (لطف‌الله عزتی، 83 ساله، کم‌سواد، بخش مرکزی، روستای چاغربلاغ).

5-6. روستای احمدآباد پنجه

روستای احمدآباد از توابع بخش مرکزی است و در 46 کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه و در حاشیه کوه پنجه قرار دارد. در قسمت شرقی روستای احمدآباد چشمه تقریباً کم‌آبی وجود دارد که به «کانی سید» مشهور است. سکوها و آثار قدیمی اطراف چشمه وجود سکونت‌های قدیمی در این منطقه را آشکار می‌کند.

روایت «کانی سید»:

در قدیم شنیدم که می‌گفتند: رستم به منطقه «داره و شیکه» [dare wiske] (= درخت خشک‌شده) نزدیک روستای بکرآباد آمده و مدتی در آنجا مانده و بعد به «کانی سید» روستای احمدآباد آمده و مدتی را هم در کنار این کانی گذرانده و بعد به طرف کوه پنجه رفته است و از آنجا به طرف روستای شانوره و روستای مشیرآباد رفته. در روستای مشیرآباد با مشت به سنگ بزرگی زده و برای رخشش آخوری درست کرده است و بعد هم مسیرش را به طرف روستای وینسار و صالح‌آباد همدان ادامه داده است (عبدالله گرگه‌ای، 73 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای کبودخانی علیا).

7-5. روستای امیرآباد قلعه‌لان

روستای امیرآباد قلعه‌لان از توابع بخش مرکزی است و در 38 کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه قرار دارد. در قسمت جنوب غربی روستا، منطقه‌ای به نام «کانی چه‌رموو» [Kanîçermû] (= چشمه سفید) وجود دارد. در این منطقه، صخره سنگی بزرگی هست که به «کوچکه قوته‌گه» [Kuçkequtege] (= سنگ برجسته) معروف است. در لبه این صخره، تکه سنگ گردی مشاهده می‌شود که به «کوچک ناندان» [Kuçiknandan] مشهور شده است. کوچک به معنای سنگ است و ناندان صندوق یا سبدهی که در آن نان می‌گذارند. این سنگ از صخره جداست و گویی کسی آن را روی لبه صخره گذاشته است. در قسمت پایین صخره نیز پناهگاهی غارمانند دیده می‌شود. وقتی با دقت از زوایای مختلف به این صخره می‌نگریم، شکل‌های گوناگونی را می‌توانیم مجسم کنیم: از طرف روستا که به این منطقه نزدیک می‌شویم، به شکل شتر دیده می‌شود؛ نزدیک‌تر که می‌شویم، به شکل لاک‌پشت گول پیکر است؛ از قسمت زیرین هم مانند مجسمه‌ای باستانی به چشم می‌آید. وجه تسمیه این تکه سنگ گرد به «کوچک ناندان» این است که شکل این سنگ شبیه به ناندان‌هایی بوده که در قدیم با خشت یا گل تنور درست می‌کردند. اهالی معتقدند این «کوچک ناندان» را رستم روی آن صخره گذاشته است. روایت «کوچک ناندان»:

در منطقه «کانی چه‌رموو» [kanicermu] (= چشمه سفید) روی صخره‌ای به نام «کوچکه قوته‌گه» [Kuçkequtege] (= سنگ برجسته) تکه سنگ گردی وجود دارد که شبیه به ناندان است و به آن «کوچک ناندان» [Kuçiknandan] (= جانانی سنگی) می‌گوییم. همان‌طور که از گذشتگان شنیده‌ایم، رستم زمانی به این منطقه آمده و در اینجا مدتی استراحت کرده و این «کوچک ناندان» بزرگ را روی آن صخره گذاشته است (سیدکریم حسینی، 78 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای امیرآباد قلعه‌لان).

8-5. روستای جامه‌شوران

روستای جامه‌شوران از توابع بخش مرکزی است و در 36 کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه جای دارد. بسیاری از ریش‌سفیدان شهرستان معتقدند جامه‌شوران قدیمی‌ترین روستا یا شهر در حوزه شهرستان قروه بوده است و در حدود پانصد سال گذشته، جمعیت زیادی داشته

تأثیر حماسه ملی در نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی ... _____ تیمور مالمیر و همکار

و به آن «جام لنگر» می‌گفته‌اند. همچنین، معتقدند در گذشته، دریا یا دریاچه بزرگی در این منطقه وجود داشته که با کشتی و قایق از آن عبور می‌کرده‌اند.

روایت «جام لنگر»:

در مورد جایی که الآن به «قه‌لا کون» [qala kun] (= قلعه کهن) مشهور است از گذشتگان شنیده‌ام که می‌گفتند اینجا در اصل «جام لنگر» بوده که دریا و جنگل داشته است و این «جام لنگر» محل بزم هوشنگ‌شاه بوده است (خلیفه ولی برومند، 72 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای جامه‌شوران).

9-5. روستای امین‌آباد

روستای امین‌آباد از توابع بخش مرکزی است و در 11 کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه واقع شده است. در قسمت شمالی روستا کوه «یه‌که برج» [Yekebirc] (= تک‌برج) قرار گرفته است. این کوه شبیه به دیوار سنگی است که ارتفاع بلندی دارد و در امتدادش، کوه «قه‌لا قه‌پته» [Qeîaqeyte] (= قلعه قیته) قرار دارد. در قسمت جنوبی روستا نیز دشت وسیعی جای گرفته که به «ترخینه هوار»¹ [Tirxênehewar] مشهور است. در این دشت تکه‌سنگ بزرگی با حدود دو متر طول وجود دارد که به «تل» [Til] (= تپه) مشهور است و به آن «تل ترخینه هوار» می‌گویند.

روایت «ترخینه هوار»:

رستم در کوه «قه‌لا قه‌پته» منزلگاه داشت و روی کوه «یه‌که برج» سنگر بسته بود. روزی در کوه «یه‌که برج» ریگی داخل کفشش می‌رود، او ریگ را درمی‌آورد و آن را به‌طرف پایین می‌اندازد. این ریگ غلتان‌غلتان از کوه پایین می‌آید تا در دشت «ترخینه هوار» جا می‌گیرد. از آن پس، به این ریگی که داخل کفش رستم بوده و الآن در دشت «ترخینه هوار» قرار گرفته است، «تل ترخینه هوار» می‌گوییم (احمد اخگر، 85 ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای امین‌آباد).

10-5. روستای پلوسرکان

روستای پلوسرکان در 19 کیلومتری جنوب شرقی قروه قرار دارد. «ئاخور ره‌خش» [ÇaxurRexş] و «ئاخور به‌چکه‌گی» [Çaxurbeçkegê] (= آخور رخس و آخور بچه رخس)

از مناطق مهم این روستا هستند. در منطقه قشلاق و در دامنه کوه گزگز در شمال غربی روستا، دو تکه سنگ بزرگ و کوچک در فاصله ده متری هم قرار دارند. سنگ بزرگ با ارتفاع حدود سه متر و با رنگ تیره که یک فرورفتگی در بالای آن است، به «ئاخور ره‌خش» مشهور است و تکه سنگ کوچک با ارتفاع حدود یک متر و با رنگ روشن که در میانه آن یک فرورفتگی مشاهده می‌شود، به «ئاخور به‌چکه‌گی» معروف است.

روایت «ئاخور ره‌خش و ئاخور به‌چکه‌گی»:

رستم به این منطقه که قشلاق بوده و آب‌وهوای خوبی داشته، آمده است و بر روی تکه سنگ بزرگی آخوری برای رخش درست کرده که حدود چهار سطل آب می‌گیرد و در کنار آن روی تکه سنگ کوچک‌تری برای بیچه رخش آخور دیگری درست کرده است. این دو تکه سنگ در بین اهالی به «ئاخور ره‌خش» و «ئاخور به‌چکه‌گی» مشهور شده‌اند (قهرمان میهمی، 56 ساله، باسواد، بخش چهاردولی، روستای پلوسرکان).

11-5. روستای میهم علیا

روستای میهم علیا از توابع بخش چهاردولی است و در 21 کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه جای دارد. در مرکز این روستا چشمه‌ای وجود دارد که به «کانی علی» مشهور است. برخی این چشمه را به شخصی به نام شیخ‌علی و عده‌ای هم آن را به حضرت علی^(ع) نسبت می‌دهند. در نزدیکی روستای ولی‌آباد به طرف میهم علیا، چشمه دیگری وجود دارد که به «کانی رستم» مشهور است.

روایت «کانی رستم»: «این منطقه گذرگاه رستم بوده که در گذشته رستم - رستم زال - به اینجا آمده و از آب این چشمه استفاده کرده و نام رستم سینه‌به‌سینه بر این چشمه ماندگار شده است.» (حاجی شاحسین زارعی، 71 ساله، کم‌سواد، بخش چهاردولی، روستای میهم علیا).

12-5. روستای نعمت‌آباد

روستای نعمت‌آباد از توابع بخش چهاردولی است و در 25 کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه و نزدیکی مرز سنقر قرار دارد. در مرز بین روستای نعمت‌آباد و ولی‌آباد تکه‌سنگی

تأثیر حماسه ملی در نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی ... _____ تیمور مالیر و همکار

تیره‌رنگ با حدود یک متر ارتفاع و دو متر عرض وجود دارد که به «کوچک ناخور» [KuçukÇaxur] (= آخور سنگی) مشهور است و شکل ظاهری‌اش مانند شیر است. روایت «کوچک ناخور»:

در قدیم می‌گفتند: رستم به این منطقه آمده است و بر روی این تکه‌سنگ که به «کوچک ناخور» یا «ناخور ره‌خش» [Çaxurrexş] (= آخور رخس) مشهور است، برای رخس آخوری درست کرده و در آن علف و جو اسبش را ریخته است (علی امینی، 44 ساله، کم‌سواد، بخش چهاردولی، روستای نعمت‌آباد).

13- 5. روستای میمنت‌آباد

روستای میمنت‌آباد از توابع بخش چهاردولی است و در 18 کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه قرار دارد. در مسیر میمنت‌آباد - گرمه‌خانی - زرینه و بر روی گردنه‌ای در این مسیر، تکه‌هایی از سنگ تخریب‌شده وجود دارد که به «میخ رستم» مشهور است. در *فردوسی‌نامه* نیز روایتی درباره آن نقل شده است (انجوی شیرازی، 1369: 172) که با روایت‌های رایج امروز تفاوتی ندارد.

روایت «میخ رستم»:

از گذشتگان شنیده‌ام که زمانی رستم گذرش به این منطقه افتاده و مدتی در اینجا اقامت کرده و رخس را به این سنگ که شبیه به میخ بوده، بسته است و بعد از آن به این سنگ «میخ رستم» گفته‌اند. این سنگ حدود دو متر ارتفاع داشت و مثل یک کله‌قند سفید و براق بود. از دور که نگاه می‌کردی، انگار یک نفر با لباس سفید بر روی گردنه ایستاده است و این تصور برای افراد غریبه خیلی پیش می‌آمد. اما چند سال پیش، این سنگ زیبا توسط جویندگان گنج به این امید که شاید درون یا زیر آن چیزی باشد، تخریب شد (کریم میمنت‌آبادی، 66 ساله، کم‌سواد، بخش چهاردولی، روستای میمنت‌آباد).

14- 5. روستای زرینه

روستای زرینه از توابع بخش چهاردولی است و در 26 کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه قرار دارد. در نزدیکی این روستا تپه‌ای مشهور به «تپه رستم» هست که با «میخ رستم» - واقع در گردنه بین زرینه و میمنت‌آباد - فاصله چندانی ندارد.

روایت «تپه رستم»:

در زمان‌های گذشته، رستم به این منطقه آمده و اسبش را به «میخ رستم» بسته و خودش بر روی این تپه که به آن «تپه رستم» می‌گوییم، قلعه‌ای درست کرده و در آن سنگر گرفته است. این تپه محل دیده‌بانی رستم بوده است (درویش‌علی زرین، 80 ساله، بی‌سواد، بخش چهاردولی، روستای زرینه).

روایت دیگر هم به این شرح است: «از گذشتگان شنیده‌ام که می‌گفتند تپه رستم از خاک داخل کفش رستم به وجود آمده است.» (ذبیح‌الله کریمی، 45 ساله، بخش چهاردولی، روستای زرینه).

15- 5. روستای گلالی

روستای گلالی از توابع بخش چهاردولی است و در 34 کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه واقع شده است. در نزدیکی این روستا کوه بلندی به ارتفاع بیشتر از 2 هزار متر هست که به «کوچک کوناتی» مشهور است. منظور از «کوچک کوناتی» سوراخ بزرگ و تقریباً لوزی‌شکلی است که در نوک سنگی قلّه کوه قرار دارد. در پشت و حدود 1500 متری آن، یک منطقه کوچک با چند درخت وجود دارد که به «سه‌وز پووش» [SewzPûş] (= جایی که پوشش سبز دارد) مشهور است.

روایت «کوچک کوناتی» و «سه‌وز پووش»:

از پدربزرگم شنیدم که می‌گفت رستم از کوه‌های روبه‌روی «کوچک کوناتی» با کمانش تیری انداخته که به نوک این کوه خورده و آن را سوراخ کرده است و آن طرف‌تر در منطقه «خوره‌تاو» [Xiweretaw] (= جایی که آفتاب به آن بتابد) این تیر به زمین نشسته و در اطرافش چند درخت سبز شده است. از آن به بعد، به این منطقه علاوه بر «خوره‌تاو» منطقه «سه‌وز پووش» نیز می‌گویند. تا حدود پانزده سال پیش مردم از نقاط مختلف روزهای جمعه برای طواف و زیارت به منطقه «سه‌وز پووش» می‌آمدند و بچه‌هایی را که سیاه‌سرفه و یا مرض‌های دیگر گرفته بودند، از داخل سوراخ کوه رد می‌کردند و اگر خود بچه نمی‌توانست، لباسش را از درون آن رد می‌کردند و این کار موجب می‌شد سرفه یا مرض کودک برطرف شود (محمود نامور، 35 ساله، باسواد، بخش چهاردولی، روستای گلالی).

تأثیر حماسه ملی در نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی ... _____ تیمور مال میر و همکار

روایت دیگر: «درباره کوچک کوناتی شنیده‌ام که حضرت علی^(ع) تیری انداخته و تیر از کوه رد شده و در منطقه «سه‌وز پووش» به زمین افتاده است.» (خیرالله فعله‌گری، 82 ساله، بی‌سواد، بخش چهاردولی، روستای گلالی).

درباره تیر انداختن به کوه «کوچک کوناتی» دو روایت وجود دارد: عده‌ای با توجه به مقدس دانستن جای فرود آمدن تیر - در محل سبزپوش - این روایت را به حضرت علی^(ع) نسبت می‌دهند و گروهی نیز آن را به رستم منسوب می‌کنند. در *فردوسی‌نامه* این داستان نقل شده و در آنجا نیز قصه تیر انداختن مربوط به رستم است (انجوی شیرازی، 1369: 173).

16-5. روستای ناظم‌آباد و روستای وینسار

روستای ناظم‌آباد - که در بین مردم به تازه‌آباد مشهور است - در 16 کیلومتری شرق شهرستان قروه و در کنار جاده سنندج - همدان قرار دارد. در قسمت جنوبی روستا تپه‌ای قدیمی هست که امروزه به آن «آق‌کند»² [aq kand] می‌گویند و در گذشته «قلعه سفیدحصار» نام داشت. روستای وینسار از توابع بخش چهاردولی، در 30 کیلومتری شرق شهرستان قروه و در کنار جاده سنندج - همدان قرار دارد. در قسمت جنوبی این روستا تپه‌ای موسوم به «وینسار» جای دارد. درباره محل دقیق قلعه سفیدحصار میان راویان اختلاف نظر دیده می‌شود؛ برخی محل قلعه سفیدحصار را «تپه آق‌کند» در جنوب ناظم‌آباد می‌دانند و بعضی راویان هم معتقدند منظور از قلعه سفیدحصار، «تپه وینسار» است که روبه‌روی وینسار قرار دارد.

روایت «قلعه سفیدحصار»:

یک روز کیخسروشاه به شکار می‌رود و در راه به شیده، پسر افراسیاب، می‌رسد. شیده دایی کیخسروشاه بوده است. شیده کیخسرو را می‌گیرد و او را در قلعه سفیدحصار که روبه‌روی وینسار است، زندانی می‌کند. سفیدحصار بسیار محکم و یک طرفش دریا و طرف دیگرش خندق بوده است. در این قلعه، عده دیگری هم زندانی بودند و در میان آن‌ها زنی بود به نام سمن‌ناز که همسر تکش‌خان بود. سمن‌ناز نزد کیخسروشاه می‌رود و به او می‌گوید: «تو کی هستی؟». کیخسرو می‌گوید: «قول می‌دهی به کسی نگویی؟». سمن‌ناز می‌گوید: «عظمئن باش». کیخسروشاه هم خودش را معرفی می‌کند و می‌گوید: «شیده من را به اینجا آورده». سمن‌ناز می‌گوید: «تو شیر من را خورده‌ای». سمن‌ناز که

می ترسد مبادا آسیبی به کیخسرو برسد، در غذای کسانی که آنجا بودند، سم می ریزد و همه را مسموم می کند جز همسرش تکش خان. در ایران، وقتی می بینند که از کیخسروشاه خبری نیست، برای پیدا کردن او همه جا را می گردند و متوجه می شوند که شیده او را به قلعه سفیدحصار انداخته است؛ به همین خاطر لشکریان زیادی را به آنجا می فرستند و از طرف توران هم لشکر افراسیاب به راه می افتد و کم کم جنگ به اطراف این قلعه کشیده می شود. در این جنگ رخس با رستم نبود؛ چون رستم یکدست رخس را با خود برده بود. حدود سه ماه دو لشکر در اطراف قلعه سفیدحصار با هم می جنگند تا اینکه لشکر افراسیاب شکست می خورد و به توران بازمی گردد و کیخسروشاه از قلعه سفیدحصار آزاد می شود (ولی کریمی، 84 ساله، بی سواد، بخش سریش آباد، روستای خشمکروند علیا).

روایت های دیگر «قلعه سفیدحصار» به این شرح است:

وقتی رستم و سهراب با هم دست به یقه می شوند، آن قدر به این طرف و آن طرف می آیند و می روند که از خاک پایشان این تپه ای که روبه روی وینسار است، درست می شود تا جایی که دیگر نمی توانستند به این طرف تپه بیایند و وقتی هم به آن طرف می رفتند، از «میخ رستم» نمی توانستند رد شوند. جنگ آن ها در بین «میخ رستم» و «تپه وینسار» بوده است (رستم احمدی، 83 ساله، بی سواد، بخش مرکزی، روستای مجین).

در قدیم در مورد تپه وینسار می گفتند: رستم خاک داخل «توره که» [türeke] (= توره) رخس را تکانده و از گرد و خاک داخلش این تپه درست شده است (مولود ظاهری، 80 ساله، بی سواد، بخش مرکزی، روستای آصف آباد).

نسل گذشته به تپه آق کند قلعه سفیدحصار می گفتند و معتقد بودند که این قلعه زمانی پایتخت بوده و رستم با افراسیاب در اطراف قلعه سفیدحصار چندین بار با هم جنگ کرده اند (حاجی یدالله فرهادی، 74 ساله، بی سواد، بخش چهاردولی، روستای ناظم آباد).

17-5. روستای جداقایه

روستای جداقایه از توابع بخش چهاردولی است و در 27 کیلومتری شمال شرقی شهرستان قروه قرار دارد. از مکان های دارای افسانه در این روستا، کوه «کوچک قوت» [kuÇikQut] (= سنگ برجسته) است. «کوچک قوت» شبیه به یک دیوار سنگی است که ارتفاع آن به بیش از 2 هزار متر می رسد.

روایت «کوچک قوت»:

سپاه بهمن، پسر اسفندیار، دوروبر فرامرز پسر رستم را گرفتند و او را در محاصره انداختند. فرامرز بر روی کوه «کوچک قوت» رفت و در آنجا پناه گرفت. فرامرز در بالای کوه خورد و خوراکی نداشت و هرچه تقاضا کرد، بهمن به او آذوقه نداد تا اینکه فرامرز بر اثر تشنگی و گرسنگی بر روی کوه تلف شد. سپاه بهمن می‌ترسیدند به بالای کوه بروند؛ چون باد به موی سر فرامرز می‌خورد و این‌ها فکر می‌کردند فرامرز زنده است. بعد از مدتی که کلاغ‌ها روی جسد فرامرز آمدوشد کردند، سپاهیان بهمن فهمیدند فرامرز مرده است. بعد از آن به بالای کوه «کوچک قوت» رفتند و جسد او را در بالای کوه به‌دار آویختند (محمود محمدی، 67 ساله، کم‌سواد، بخش سریش‌آباد، روستای زرین‌آباد).

18- 5. روستای باغلوچه

روستای باغلوچه از توابع بخش مرکزی است و در 26 کیلومتری شمال شرقی شهرستان قروه قرار دارد. اطراف باغلوچه را تپه‌های بلندی دربر گرفته و باغ‌های فراوانی نیز در این روستا وجود دارد. در منطقه «قازان‌چی» [QazanÇi] (= دیگ) تکه‌سنگی وجود دارد که به «رستم میخی» مشهور است. «رستم میخی» سنگ تراشیده شده‌ای شبیه به میخ طویله بود و حدود دو متر ارتفاع داشت که چهار پنج سال پیش آن را از وسط شکستند و اکنون به‌صورت دو تکه‌سنگ در کنار هم قرار دارد.

روایت «رستم میخی»:

در زمان قدیم، این منطقه چمنزار خوبی بوده و آب‌وهوای خوبی هم داشته است. رستم به این منطقه آمده و در اینجا اسبش را به این سنگ بسته است؛ به این دلیل در بین اهالی به «رستم میخی» مشهور شده است (فریدون خادمی، 50 ساله، باسواد، بخش مرکزی، روستای باغلوچه).

19- 5. روستای قصلان

روستای قصلان از توابع بخش سریش‌آباد است و در 7 کیلومتری شمال شهرستان قروه قرار دارد. یکی از آثار تاریخی قصلان «تپه قصلان» است. این تپه زیبا بقایای به‌جامانده از یک قلعه

قدیمی است. آثار سفال‌های سطح تپه از قبیل سفال‌های قرمزرنگ و همچنین سفال‌های خاکستری قدمت آن را به هزاره‌های چهارم تا اوایل قبل از میلاد می‌رساند؛ همچنین سفال‌های دوران اسلامی نیز در سطح تپه به چشم می‌خورد. «تپه قصلان» یکی از مکان‌های دارای افسانه است و درباره آن روایت‌های گوناگونی نقل می‌شود.

روایت «تپه قصلان»: «در روستای قصلان تپه‌ای وجود دارد که می‌گویند: زمانی که رستم خاک «توره‌که» [türeke] (= توبره) رخس را تکانده، از خاکش این تپه درست شده است.» (عباس زمانی، 73 ساله، بی‌سواد، بخش سریش‌آباد، روستای شوراب حاجی).

روایت‌های دیگر: «رستم گذرش به این منطقه افتاده و خاک چکمه‌اش را تکانده و از آن تپه قصلان درست شده است.» (محمد مظفری، 72 ساله، بی‌سواد، بخش سریش‌آباد، روستای مظفرآباد). «در قدیم می‌گفتند: تپه قصلان توسط دیوها و در زمان حضرت سلیمان درست شده است.» (سلطنت مظفری، 79 ساله، بی‌سواد، بخش سریش‌آباد، روستای زیویه).

«در گذشته در مورد قصلان شنیده‌ام که می‌گفتند: قصلان جای اصقلان‌دیو بوده است. در زمان رستم، اصقلان‌دیو خیلی زبردست بوده و در قصلان قلعه داشته است.» (میکائیل سلطانی، 61 ساله، باسواد، بخش سریش‌آباد، روستای شوراب حاجی).

6. بررسی و تحلیل روایت‌ها

1-6. ادغام یا جابه‌جایی شخصیت‌ها و روایت‌ها

برخی روایت‌های مردمی ناشی از جابه‌جایی یا ادغام برخی شخصیت‌ها و روایت‌هاست که بر اثر فعالیت‌های آگاهانه ذهن برای توجیه نام و مانند آن رخ داده است؛ مثل توجیه نام روستای اوریه. درباره وجه تسمیه روستای اوریه به «جای اورنگ‌دیو» گفته‌اند که اورنگ به معنای تخت است. در میان قهرمانان یا ضد قهرمانان شاهنامه شخصی به این نام دیده نمی‌شود؛ البته از ارژنگ‌دیو یاد شده که سالار مازندران بود و رستم او را نابود کرد (فردوسی، 1374: 103/2 - 104). شاید به سبب نزدیکی اورنگ با ارژنگ و تناسبی که می‌خواسته‌اند بین اورنگ با اوریه ایجاد کنند، این وجه تسمیه را با نوعی جابه‌جایی بر ساخته‌اند. در روایت «سال داشی» هم از تعیین مرز میان مارها به دست رستم یاد شده

تأثیر حماسه ملی در نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی ... _____ تیمور مالیر و همکار

است؛ اما در *شاهنامه* سخنی از آن نیست. آن‌ها در این روایت، داستان آرش (بیرونی، 1363: 334-335) و سد یاجوج و مأجوج (فردوسی، 1374: 84-87) را با هم آمیخته و به رستم نسبت داده‌اند. برخی از این جابه‌جایی‌ها در حوزه نام‌گذاری‌های مکان‌های جغرافیایی گواه علاقه فراوان ساکنان منطقه به عناصر بنیادی هویت ملی است. گویا تقدس و پاس‌داشت سنگ‌ها و صخره‌ها، به‌ویژه سنگ‌های سوراخ‌دار در فرهنگ جهانی (الیاده، 1372: 215-223)، در نظر مردم قروه به وسیله‌ای برای ابراز علاقه به قهرمانان *شاهنامه* تبدیل شده است؛ چنان‌که سنگ‌های قابل توجه و سوراخ‌دار میخ رستم را آخور رخس، آخور بچه رخس، جای تیر اسب رستم یا ناندانی می‌دانند که رستم روی صخره نهاده است، یا برخی کوه‌ها را سنگر یا منزلگاه رستم خوانده‌اند، یا تکه‌سنگ بزرگی را ریگی می‌پندارند که داخل کفش رستم بوده است.

2-6. تداوم سنت روایی

برخی موارد در *شاهنامه* مثل وجود دو سیمرخ نیک و بد متناقض به نظر می‌رسد و محققان نیز آن‌ها را حُسن *شاهنامه* و نشان امانت‌داری فردوسی دانسته‌اند (صفا، 1369: 230-231؛ مرتضوی، 1372: 14). برخی موارد نیز به دلیل متناقض بودن الحاقی تصور شده و در متن شاهنامه‌های چاپی نیامده است، یا به زیرنویس / بخش ملحقات فرابرده شده، یا تأکید شده است از متن حذف شود؛ چون در زمره قطعات الحاقی است (خالقی مطلق، 1372: 127-165). در روایت‌های افسانه‌ای شهرستان قروه، روایت‌های «جام هوشنگ» و «گلیم‌گوش» در زمره این نوع تناقض‌ها هستند:

روایت «جام هوشنگ»: یکی از مباحث مهم در *شاهنامه* و اسطوره‌پژوهی این است که چگونه جام جهان‌نما به جمشید منسوب شده؛ اما در *شاهنامه* و بسیاری از متون کهن کیخسرو از آن استفاده کرده و خاصیت جهان‌نمایی‌اش را نمایانده است (معین، 1364: 348). پژوهشگران کوشیده‌اند براساس منابع مکتوب، این مسئله را بگشایند. آیدنلو معتقد است به‌وسیله گوسان‌ها «مضمون جام جهان‌نما در دوره اشکانیان از روایات توراتی یهودی در داستان بیژن و منیژه راه یافته است» (1388: 173). اما در روایت مردم قروه، جام را به‌شکلی دیگر به‌عنوان جا و محل،

به هوشنگ نسبت داده‌اند. به نظر می‌رسد در این روایت فقط نوعی اشتباه در نام‌گذاری روی داده است و در اصالت روایت تردیدی نیست. از آنجا که هوشنگ نیز مثل کیومرث، منوچهر، گرشاسب و فریدون از نمونه‌های نخستین انسان است و هریک از این نام‌ها بیانگر آن است که در دوره‌های متعدد و مناطق مختلف ایران هریک از نمونه‌های نخستین انسان به نامی خاص مشهور شده‌اند (بهار، 1375: 49-50)؛ روایت جام لنگر نشان می‌دهد در این منطقه، نمونه نخستین انسان با نام هوشنگ معروف بوده و نیز گویای این است که چرا در فرهنگ ایرانی جام به جمشید منسوب است، اما فقط کیخسرو از آن استفاده کرده است. برخی ناهماهنگی‌های موجود در داستان‌های دوره اسطوره‌ای شاهنامه، مانند نزاع بر سر جام بین کیخسرو و جمشید به این سبب است که حماسه ملی ایران نتیجه آمیزش روایت‌های متعدد از دوره‌ها و مناطق مختلف است (هانزن، 1374: 2-3؛ بارتولد، 1369: 33-38). اگر هم مردم در دوره‌های بعد همچنان روایت‌های منطقه خود را حفظ کرده و سینه‌به‌سینه به نسل‌های بعد رسانده‌اند، تفاوت یا تضادی در ساختار کلی اندیشه‌هایشان دیده نمی‌شود و اختلاف‌ها فقط به نام‌ها مربوط است. در یک منطقه جام به هوشنگ منسوب بوده است و در منطقه‌ای دیگر به کیخسرو یا جمشید و «در نمونه‌های معدودی از جام‌های فریدون، کاووس و کسری نیز یاد شده است.» (آیدنلو، 1388: 183). اگر تعبیر «جام جم» شهرت بیشتری یافته، به سبب خوش‌نشینی واژگان و تکرار حروف آن است.

روایت «گلیم‌گوش»: پژوهشگران از دیرباز درباره معنای جامه جنگی رستم، یعنی «ببر بیان» و منشأ آن تأمل کرده‌اند. مردم نیز به سبب علاقه به رستم - و البته فارغ از اختلاف نظر محققان - به منشأ جامه رستم اندیشیده و روایت‌هایی نیز برای ساخته‌اند؛ چنان‌که در «به‌ور بیان» می‌بینیم. ببر بیان نام ازدهایی است که رستم برای کشتن آن به راه می‌افتد تا در روستای مشیرآباد با دیوی تنومند روبه‌رو می‌شود که به سبب گوش پهنش به گلیم‌گوش شهرت دارد. رستم این دیو را اسیر می‌کند. دیو برای حفظ جانش به رستم خدمت می‌کند، به تیمار اسبش می‌پردازد و او را برای کشتن ببر بیان یاری می‌رساند. نام گلیم‌گوش در شاهنامه نیامده؛ اما اشاره شده که دیوان به لحاظ ظاهر درشت‌تر بوده و گاهی افراد تنومند دیو خوانده شده‌اند. در شاهنامه فقط از نیزه‌دار رستم، الوای، یاد شده است (فردوسی، 1374: 283 / 6)؛ ولی اسب او خدمتکاری ندارد. اسبش فقط یک همدم دارد و آن هم رستم است. فقط یک‌بار در شاهنامه در داستان رستم و

تأثیر حماسه ملی در نام‌گذاری پدیده‌های جغرافیایی ... _____ تیمور مال میر و همکار

سهراب از آماده کردن رخس توسط دیگران یاد شده که از نظر خود رستم نیز استثناست (همان، 221/2-222). اما در سنت شفاهی پس از *شاهنامه*، از جمله در *فرامرزنامه* از جزیره‌ای یاد شده است که افراد آن گوش‌های بزرگ همچون فیل دارند و به چهره و دیدار مانند دیو هستند (خسرو کیکاووس، 1386:293). خالقی مطلق (1372:292-298) داستان «بیر بیان» را به نقل از یک دست‌نویس *شاهنامه* در کتابخانه بریتانیا نقل کرده است. روایت مردم قروه نیز مثل همان روایت دست‌نویس بریتانیاست؛ در آنجا نیز دیوی که گوش‌هایی مانند گلیم دارد و نام او گلیمینه‌گوش است، رستم را برای کشتن ببر بیان یاری و راهنمایی می‌کند (همان، 294-298).

7. نتیجه

از حدود 40 مورد پدیده‌های جغرافیایی مبتنی بر اسطوره و افسانه و باورهای مردمی در شهرستان قروه، 29 مورد متأثر از حماسه ملی است؛ بنابراین وجود اقوام مختلف و تنوع فرهنگی یک فرصت است که باعث غنای بیشتر و استواری فرهنگی و نشاط جامعه می‌شود. همین عامل، ثبت و ضبط این افسانه‌ها و باورها و پدیده‌های کهن را ضروری می‌کند؛ در عین حال غفلت از این کار موجب از دست رفتن سرمایه‌های وحدت ملی می‌شود. امروزه، همه چیز به سرعت در حال دگرگونی است و این دگرگونی‌ها هر قدر هم خوب و راهگشا باشد اگر تدبیر نکنیم، ممکن است فرزندان ما را با پیشینه‌شان بیگانه کند. در این زمان، وسایل ارتباط جمعی به ویژه تلویزیون بر همه چیز چیره شده است؛ به گونه‌ای که به صورت میانگین، یک سوم وقت ما در شبانه‌روز صرف تماشای تلویزیون می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند از آن دوری کند. البته، تلویزیون یک قالب است و ما می‌توانیم محتوای آن را تعیین کنیم؛ یکی از محتواهای مفید این قالب، می‌تواند همین عناصر و سرمایه‌های ملی باشد. هنگام پخش مجموعه «افسانه جومونگ» اکثر بچه‌ها شمشیر به دست و کمان به دوش، نقش بازیگران این افسانه را بازی می‌کردند و تصویر این شخصیت افسانه‌ای را بر در و دیوار اتاقشان می‌آویختند؛ اما تعداد کمی از بزرگ‌ترها با برجسته کردن اشتراکات اساطیری، این افسانه را با داستان‌های *شاهنامه* مقایسه می‌کردند. همین‌ها سرمایه‌های اجتماعی ماست و اگر بستر مناسب برای تفهیم و تفاهم و

بازسازی کارکردهای داستان‌ها و باورهای کهن ایجاد نشود، هر روز با دیدن یک مجموعه تلویزیونی، کالبد جدید می‌یابیم و از خود بیگانه می‌شویم. روایت‌هایی که درباره نام‌های جغرافیایی در میان مردم قروه رواج دارد، یادگار صدها سال نقل شفاهی و سینه‌به‌سینه است. برخی از این روایت‌ها در چاپ‌های انتقادی *شاهنامه* نیست؛ اما سازگاری آن‌ها با برخی دست‌نوشته‌های *شاهنامه* بر اهمیت و قدمتشان دلالت می‌کند و نشان می‌دهد نسخه‌بدل‌های شاهنامه نیز زاده دوران‌های بعدی است که کاتبان و نسخه‌برداران - متناسب با روایت‌هایی که در میان مردم پراکنده بود - در نسخه‌های *شاهنامه* وارد کرده‌اند تا پیوند مردم و *شاهنامه* را عمیق‌تر و افزون‌تر کنند. فراوانی روایت‌های پیش و پس از اسلام و ادغام این دوگونه روایت با هم، راهی برای ایجاد وحدت و همدلی بیشتر، درعین حفظ دستاوردهای تمدنی است.

پی‌نوشت‌ها

1. ترخینه: «نوعی از طعام ماحضری باشد که مردم فقیر نامراد به‌جهت زمستان بسازند و آن چنان بود که گندم را بلغور نمایند و با ادویه حاره در آب بیندازند تا نیک فرغار شود و ترش گردد و آن‌گاه گلوله‌ها سازند و در آفتاب خشک نمایند و در هنگام حاجت، قدری از آن بپزند و به‌کار برند.» (لغت‌نامه دهخدا، ذیل «ترخینه»). هه‌وار: قرارگاه چادرنشینی و مجموعه چادرهای افراشته (ابراهیم‌پور، 1373: 780).
2. در ترکی، آق به‌معنای سفید و کند به‌معنای ده و روستاست (لغت‌نامه دهخدا، ذیل «آق» و «کند»).

منابع

- آیدنلو، سجاد (1388). *از اسطوره تا حماسه (هفت‌گفتار در شاهنامه‌پژوهی)*. چ 2. تهران: سخن.
- ابراهیم‌پور، محمدتقی (1373). *واژه‌نامه کردی - فارسی*. تهران: ققنوس.
- الیاده، میرچا (1372). *رساله در تاریخ ادیان*. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.

تأثیر حماسه ملی در نام گذاری پدیده‌های جغرافیایی ... _____ تیمور مال میر و همکار

- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (1363). *فردوسی‌نامه*. چ 2. تهران: علمی.
- بهار، مهرداد (1375). *پژوهشی در اساطیر ایران* (یاره نخست و دویم). تهران: آگاه.
- بیرونی، ابوریحان (1377). *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. چ 4. تهران: امیرکبیر.
- بارتولد، ولادیمیر (1369). «درباره تاریخ حماسه ملی ایران». ترجمه کیکاوس جهاننداری در *هفتاد مقاله* (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی). چ 1. به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار. تهران: اساطیر. صص 33-60.
- خالقی مطلق، جلال (1372). *گل رنج‌های کهن* (برگزیده مقالات درباره شاهنامه). به کوشش علی دهباشی. تهران: نشر مرکز.
- خسرو کیکاووس (1386). *فرامرزنانه*. به اهتمام رستم پسر بهرام تفتی. تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
- دهخدا، علی اکبر (1350). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- ریاحی، محمدامین (1372). *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی* (مجموعه نوشته‌های کهن درباره فردوسی و شاهنامه و نقد آن‌ها). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (1379) *پایداری حماسی*. تهران: مروارید.
- سرکاراتی، بهمن (1378). *سایه‌های شکارشده* (گزیده مقالات فارسی). تهران: قطره.
- صفا، ذبیح‌الله (1369). *حماسه‌سرایی در ایران* (از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری). چ 5. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (1386). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (1374). *شاهنامه*. براساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. چ 2. تهران: قطره و داد.
- ماسه، هانری (1375). *فردوسی و حماسه ملی*. ترجمه مهدی روشن ضمیر. چ 2. تبریز: دانشگاه تبریز.
- مرتضوی، منوچهر (1372). *فردوسی و شاهنامه*. چ 2. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- معین، محمد (1364). *مجموعه مقالات*. به کوشش مهدخت معین. ج 1. تهران: مؤسسه انتشارات معین.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (1370). *گزیده غزلیات شمس*. به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. چ 8. تهران: شرکت سهامی جیبی.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن علی (1388). *چهارمقاله*. به اهتمام و تصحیح محمد قزوینی. به اهتمام محمد معین. به کوشش مهدخت معین. تهران: صدای معاصر.
- هانزن، کورت هاینریش (1374). *شاهنامه فردوسی (ساختار و قالب)*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: فرزانه روز.
- یاحقی، محمدجعفر (1388). *از پاژ تا دروازه رزان (جستارهایی در زندگی و اندیشه فردوسی)*. تهران: سخن.

